

کیومرث سپهر

در مکتب حافظ

بر فضلاء فخام و شعراء عظام و محققین کرام و نقادان دقایق شعر و ادب پوشیده نیست که عمق سخنان دلاویز خواجه حافظ شیرازی راهر کسی در نیابد و تمتع بر نگیرد .

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
لذا تصمیم گرفته شد که غزلیات حافظ تا آنجا که مقدور است توجیه و تشریح گردد، بدیهی است که این کار دشوار بمعلومات و اطلاعات بسیار نیازمند است و هر کس نتواند از عهدۀ این مهم بر آید و من «خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تونیست» .

همی شرم دارم که پای ملخ را بحضرت بشاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلاں به بستان فرستم
ولیکن بقول ملای رومی

چون نتانی آب دربارا کشید

هم بسوس تشنگی باید چشید

حافظ علاوه بر مقام شامخ شاعری، عارفی بود کامل و خدا شناسی که قرآن را حفظ داشت. اشعارش کنایه از آیات قرآنی و گفتار آسمانی است و

این فقط ادعا نیست بلکه حقیقت کامل است .
بر حشمت سلیمان هر کس که شك نماید

بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

حافظ نه تنها در ایران زمین عشاق فراوان دارد بلکه نویسندگان و شعرای
ارزشمند کشورهای دیگر نیز بحافظ شیرین سخن ما عشق میورزند از جمله
گوته فیلسوف و شاعر شهیر آلمانی که به (اولم پی‌یان) یعنی همشین و همزانی
خدایان معروف است خطاب به لسان‌الغیب چنین میگوید: «ای حافظ سخن تو
همچون ابدیت با عظمت است و آنرا آغاز و انجامی نیست.»

و در جای دیگر باز خطاب بحافظ میفرماید: «ای حافظ خود را با تو
برابر نهادن حقا که دیوانگی محض است، تو آن کشتی مغرور و سرافرازی
هستی که باد دربادبان افکنده‌ای و سینه قلم را میشکافی و پا بر تارک امواج
مینهی و من تخته پاره‌ای بیش نیستم و چون تخته پاره‌ای از خود بی‌خبر سیلی
خور امواج اقیانوسم.»

در این مقوله مقاله‌ها باید نگاشت که از بحث فعلی ما خارج است لذا
باصول مطلب که تشریح غزلیات حافظ شیرازی است میپردازیم.

غزل اول

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله

غزل- بحسب لغت عشق بازی با زنان است و در اصطلاح، کلامی است

منظوم با داشتن مطلع از ۵ بیت تا ۱۵ بیت بزرگ قافیه و بعضی

زیاده برای هم نوشته‌اند.

الا - برخلاف نوشته سودی الای تنبیه است .

ادر - امر مخاطب از باب افعال یعنی بگردان .

ناول - فعل امر مخاطب است از باب مفاعله بمعنی بخشیدن ، بعضی

ناول را بمعنی تناول و خوردن دانسته‌اند که کاملاً اشتباه است :

سودی در شرح سودی آورده که مصرع اول در اصل باین شکل بوده

انا المسموم ما عندی	بتریاق و لاراقی
ادر کاماً و ناولها	الایا ایها الساقی

بعضی معتقدند که خواجه این شعر را از یزید بن معاویه استقبال کرده است

چنانچه اهلی شیرازی گوید:

خواجه حافظ را شبی دیدم بخواب

گفتم ای در فضل و دانش بی همال

از چه بستی بر خود این شعر یزید

با وجود این همه فضل و کمال

گفت واقف نیستی زین مسئله

مال کافر هست بر مؤمن حلال

در جای دیگر کاتبی نیشابوری گفته :

عجب در حیرتم از خواجه حافظ

بنوعی کش خرد زان عاجز آید

چه حکمت دید در شعر یزید او

که در دیوان سخن از وی سراید

اگر چه مال کافر بر مسلمان

حلال است و در آن قبلی نشاید

ولی بر شیر عیبی بس بزرگ است که لقمه از دهان سگ رباید است
 مرحوم فروزانفر یاد آور شده که اصولاً درباره اینکه بیت مورد نظر از یزید
 باشد مدارك قطعی در دست نیست و تصادفاً ایراد شعر فوق اولین دفعه بوسیله
 اهلی شیرازی صورت گرفت و بعد کاتبی نیشابوری ایراد میکند .

جناب دکتر منوچهر مرتضوی که افتخار تلمذی ایشان را داشتم حضوراً
 فرمودند در زبان عربی از بحر هزج چنین وزنی بچشم نمیخورد (البته منظور
 ایشان دوره جاهلیت و صدر اسلام است) و مصرع الایا ایها الساقی بطور کلی
 مخزل وزن عربی بوده و مسلماً بعدها بوجود آمده است از طرفی با آوردنهای
 تنبیه والای تنبیه و ال حرف تعریف بر سر ساقی غیر عربی بودن آنرا کاملاً
 تایید میکند و این روش متعلق بدوره حافظ بوده و اهم دلایل اینکه در آن دوره
 ساقی بدین معنی معمول نبوده است حتی در زمان ابونواس (۱۲۵-۱۹۹) و
 امثال وی نیز ساقی در مفهوم شرابخواری نبوده . همچنین حرف ب در بتریاق
 که باء زائد بشمار میرود نمیتواند بر سر مبتدا بیاید و یابستی بر سر خبر ماعندی
 میآمد که این ناشی از ایرانی بودن آنست.

در هر حال خیلی ضعیف است که نسبت این شعر به یزیدین معاویه
 داده شود .

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله
 خواجه مکرراً بعنوانین مختلف این شعر را تکرار کرده است ، فی المثل
 تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

و یا :

چو عاشق میشدم گفتم که بردم گوهر مقصود
ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد
و از آن غراتر :

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

محصول بیت :

بطور خلاصه مفهوم بیت چنین است :

آگاه باش ای آنکه آشا مانده شراب هستی ، بدور در آور جام شراب
را و ببخش آنرا بر من که ابتدا مراحل عشق را آسان و بی خطر دیدم چون
در افتادم یافتم که مشکلات فراوان ورنجهای بی پایان دارد.

این بیت خالی از نکته عرفانی نیست ، درباره عرفا دو نظریه است :

گروهی میگویند بخدا رسیدن از راه خلوص و صفا و محبت است نه از
راه عبادت و ریاضت و ترك لذا باید دنیاوی ، دل آئینه صافی است که اگر از غبار
کدورت های نفسانی برکنار و از صفا و مهربانی برخوردار باشد محل تجلی دلدار
خواهد بود. چنانکه شمس مغربی فرماید :

تاریک بود آینه اریخ ننماید

زنگ از رخ آن آینه بزدا ، نظری کن

گروه دیگر معتقدند که از راه ریاضت و ترك لذا باید دنیاوی میتوان بادوست
همداستان شد .

سعدی فرماید :

با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی

کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست

آنانکه میگویند با ترك لذایذ میتوان بخدا پیوست حافظها و مولویها را بیاد انتقاد گرفته میگویند چون چنین کسانی قدرت و یارای ریاضت و ترك لذایذ را ندارند لذا میخواهند از راه ساده به خدا برسند و این محال است.

اما حافظها و مولویها میگویند معرفت و حصول به خدا را نتوان از راه ممارست و ریاضت بدست آورد مگر مهر و عشق خدائی و نور الهی که آنهم عطای ایزدی است بدلها بتابد و این کاری است که موقوف و مربوط خدا است چون آن بیچارهها از این موهبت بزرگ الهی محروم هستند میخواهند از راه ترك لذایذ بآن برسند و این هم محال است.

آنانکه برای رسیدن بنور معرفت الهی از لذایذ دنیاوی چشم میپوشند مانند کسانی هستند که تماشا به پروانه‌ای کنند که در راه شمع حقیقت آخرین جان خود را تبدیل بخاکستر نماید. اینجاست که این تماشاگران همان سبکباران ساحلند که از تماشای این سوختن و تبدیل به خاکستر شدن لذت میبرند، آری این حافظها هستند که خود را بخاطر عشق در راه سلوک به آتش میزنند. این معرفت و نور الهی است که بردل آنها تابیده که در هر قلب زاهد و عابد وجود نخواهد داشت.

غره مشو که مرکب مردان مرد را

در سنگهای بادیه پی‌ها بریده‌اند

با تو مرا سوختن اندر عذاب

به که شدن با دگری در بهشت

بوی پیساز از دهن خوب روی

نغز تر آید که گل از دست زشت

(سعدی)